

## مرغان اساطیری اوستا و کتب پهلوی

در اوستا و کتب پهلوی از مرغانی واقعی و نیمه اساطیری چندی یاد گردیده است که معروفترین آنها شش تا بوده و عبارتند از: کرشپتر، چخرواک، اشوزوشت، سئن مرغو (سیمرغ)، چینامروش (چمروش) و مرغ کَمک؛ که به واسطه از خود بیگانگی فرهنگی ما ایرانیان تا کنون به طور جداگانه و مفصل مورد بررسی دقیق قرارنگرفته و شناسایی درست نشده اند. از آنجاییکه نگارنده به عدد سالهای جمع آوری و تصنیف شاهنامه فردوسی روی اسامی خاص اوستا و کتب پهلوی و شاهنامه عمر صرف نموده است، لذا جای اجتهادی دیده و تلاشی در این راه به عمل می آورد. شرح و تفضیل مربوط بین پرندگان را به ترتیب مذکور در اینجا بیان می کنیم: در کتاب پهلوی بندهش در مورد مرغ کرشپتر (لفظاً یعنی تیزپرواز و یا دارای دم دو شاخه و شیاردار) آمده: "در باره مرغ کرشفت (همان کرشپتر اوستا) گوید که سخن داند گفتن و دین به ور جمکرد (قلعه ویرانه کوهستانی لیلی داغی در نزدیکی شهر مراغه) او برد و رواج بخشید. بدانجا اوستا را به زبان مرغ خوانند." نظر به دم دو شاخه و شیاردار پرستو و فراوانی آن در سمت مراغه و همچنین تقدیس گردیدن و تیزپروازی آن، در اصل از کرشفت (کرشپتر) باید همان پرستو منظور بوده باشد. چخرواک (چرخ آواز) را به سادگی می توان با سغیرجیق (چغیرجیک) آذریها یعنی سار مطابقت داد چه در کتب پهلوی وی از نظر بزرگی و رنگ سیاهش با کرشپتر (پرستو) مقایسه گردیده است. این پرند هم در ایران به نوعی گرامی و مقدس شمرده میشود. اشوزوشت (همای سعادت) چنانکه از نامش پیداست نوع نادر و درشت و زیبایی از بوفه است که در ایران، خصوصاً آذربایجان مورد احترام است و اذیت وی و یا ویران کردن لانه اش گناه بزرگی بشمار می آید. درباره این مرغ در کتاب پهلوی بندهش، با ترجمه و تفسیر مهرداد بهار چنین آمده است: "در باره مرغ زوربرک و مرغ بهمن است، که جغد خوانند، گوید که بخشی از اوستا در زبان او آفریده شده است. هنگامی که بخواند دیوان از او گریزند و در آنجا بنه نکنند و بدان روی، جغد بنه در بیابان کند و در ویرانستان باشد تا دیوان در آنجا بنه نکنند. اگر ناخن گرفته شده افسون نشده باشد، دیوان آن را ستانند. و تیرگونه براو افکنند و کشند. بدین روی، آن مرغ ناخن را، اگر افسون نشده باشد ستاند و خورد تا دیوان و جادوان آن را کار نفرمایند. چون افسون شود، چغد آنرا نخورد و دیوان بان وسیله گناه کردن نتوانند. نیز دیگر ددان مرغان (پرندگان شکاری) همه به دشمنی دیوان و خرفستران (موجودات مودی) آفریده شده اند. چنین گوید که مرغان ده، دشمن خرفستران و جادوانند. این را نیز گوید که مرغان همه زیر کند و کلاغ از همه زیرتر است." سه پرنده بعدی بیشتر از سه از سه پرنده اولی افسانه ای هستند و عقاب و شاهین بطن و هسته واقعی این موجودات اساطیری را تشکیل می دهند. که از این میان سیمرغ به میانجی شاهنامه فردوسی بیشتر معرف حضور ایرانیان و فارسی زبانان است. این نام اساساً به معنی مرغ شاهین و عقاب است. دلیل این که مکان سیمرغ در البروج کوهستان قفقاز یا البرز شمال ایران بشمار

رفته اساساً آن است که سرزمینی که جمهوری آذربایجان کنونی را تشکیل می دهد در سابق نامهای اران، آلوایا و سائینی (به روایت استرابون سوئنس) را داشته که هر سه نام به معنی سرزمین عقاب و شاهین یا صحیحتر بگوییم سرزمین مردمی با توتم عقاب یا شاهین بوده است. این مردم که در منابع یونانی بیشتر اناریان (یعنی مردم کم ریش) نامیده شده اند همان ترکان گرگر (بیات) بوده اند که از عهد مادها در این منطقه سکنی گرفته بودند و چنانکه خواجه رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ رشیدی می آورد توتم این مردم شاهین و عقاب بوده است. از آنجاییکه دین زرتشتی بین آنها رواج داشته در اوستا به فروهر پاکدینان آنجا (تحت نام مردم مملکت سائینی) درود فرستاده شده است. قهرمانان اصلی کتاب اساطیری کهن ایشان یعنی ده ده قورقود زرتشت، کورش، کیخسرو و گرشاسب (رستم) میباشند که به ترتیب تحت نامهای ترکی بامسی بئیرک، بایندرخان، غازانخان و باسات ذکر گردیده اند. به هر حال موطن و آشیانه سیمرغ به وساطت همین مردم کوهستان قفقاز به شمار می آمده است و از همین جاست که در اساطیر یونانی مکان نشانه روی سینه پرومته در بند توسط عقاب همین کوهستان معرفی شده است. جنبه فرزانی سیمرغ علاوه بر همشکل گردیدن سین (عقاب) با سین (فرزانه) در زبان مادی اوستائی به باورهای کهن مردم بابل بین النهرین برمیگردد که در آنجا فرشته ای با اسامی لاماسو، کوریو و شدو به صورت نیمه عقاب و نیمه انسان عالمی تجسم میگردیده است. در اینجا گفتنی است در روایات اسلامی از مرغ اساطیری هدهد (پیامبران سرودخوان دربار سلیمان= کورش) همان هود پسر هود (زرتشت) اراده گردیده است. در مورد مرغ چمروش (چینامروش) یعنی پرندۀ بسیار برجیننده و کشنده در کتاب پهلوی بندهش میخوانیم: "در بارۀ چمروش مرغ گوید که به سر کوه البرز، هر سه سال، بسیاری از مردم سرزمینهای انیرانی گردآیند برای رفتن به سرزمینهای ایرانی، برای زیان رسانیدن، کندن و نابود کردن جهان. آنگاه که بُرزیزد (ناهید) از آن ژرف دریای ارنگ (مازندران) برآید، آن چمروش مرغ را بر ایستادن بر بالست همه آن کوه بلند، تابرچیند همه مردم سرزمینهای انیران را بدانسان که مرغ دانه را." مهرداد بهار در توضیح مرغ چمروش می افزاید: "چمرو در اوستا نام مرد پرهیزکاری است." این نام اوستائی را میتوان دارای روش چیندگی و قضاوت معنی نمود که این خود اصل چمروش را با سیمرغ یکی میگرداند. می دانیم که شاهنامه فردوسی هم مکان سیمرغ را همین البرزکوه یا البروج کوه نشان میدهد: یکی کوه بُد نامش البرزکوه به خورشید نزدیک و دور از گروه بدان جای سیمرغ رالانه بود که آن خانه از خلق بیگانه بود. از سوی دیگر همین مرغ اساطیری چمروش با مرغ کَمک اوستا و کتب پهلوی مربوط میگردد که در این جا نیز دارای رل منفی است. چه معانی لفظی چمروش (چینامروش) یعنی بسیار چیننده با مرغ کمک (کم کننده، کاهنده) و همچنین مرغ استیمفالی یونانیان (لفظاً یعنی کاهنده و نابودکننده) گویای مفهوم واحدی میباشند. اصل این مرغ اساطیری را باید در اساطیر آریاییان هندی سراغ گرفت چه در آنجا مرغی به نام گارودا (به معنی لفظی نابودکننده و

کاهنده زهر) مرکب پروازگر ایزد معروف هندوان یعنی ویشنو (پُرشکل) است. اما از آنجاییکه ویشنو در مقام ایزد بیگانه رعد و برق نسبت به ایرانیان، نزد خود هندوان ملقب به راما و کریشنا (هر دو به معنی سیاه) بوده، لذا مرکب وی یعنی مرغ گارودا (کمک ایرانیان) نیز موجودی تاریک کننده و اهریمنی به شمار رفته است و این خود گواهی بر این است که اهریمن به ایزد رعد آریائی‌ان سکایی و هندی یعنی تور و ایندیره اطلاق می گردیده است. به هر صورت از اینجا معلوم میشود که یونانیان نیز مرغ اسیمفالی خود را- که در اساطیر مربوط به هراکلس و یاسون ذکر گردیده - از مردمان خاورمیانه و هندوستان اخذ نموده اند. اصلاً خود هراکلس (پهلوان معروف) مترادف گیلگامش بابلیها و مأخوذ از آن است، چنانکه برخی از صفات گرشاسب و رستم ایرانیها؛ و این هردو خود از سوی دیگر با ایندیره هندوان مربوط میگردند. ناگفته نماند در پس پرده اساطیر مربوط به گرشاسب- رستم، خصوصاً هفت خوان وی قهرمان سکائی‌ان آماردی دوره مادها یعنی آتردات پیشوای مردان نهفته است که لشکریان ابرقدرت آشور مهاجم و مذاکره کننده با مادهای تحت رهبری خشتی (کیکاووس) را در اطراف شهر آمول مازندران (آمل کنونی) غافلگیر کرده و قتل عام نموده است. در پایان برای حسن ختام مطالب مربوط به نبرد گرشاسب (رستم) با مرغ کمک را از تعلیقات کتاب پهلوی مینوخرد که توسط عالم شهید دکتر احمد تفضلی تدوین گردیده، بیان می کنیم: " مرغ کمک: وصف این مرغ از زبان گرشاسب در صد در بندهش و با اختلافاتی جزئی در روایات داراب هرمزدیار، چنین آمده است: "... چون مرغ کمک پدید آمد و پر به سر همه جهانیان بازداشت و جهان تاریک کرد و ار باران که می بارید همه بر پشت او میبارید و به دم همه باز به دریا میریخت و نمی گذاشت که قطره ای در جهان باریدی، همه جهان از قحط و نیاز خراب شد و مردم و چارپای مانند اینکه مرغ گندم چیند، او می خورد و هیچ کس تدبیر آن نمیتوانست کردن و من تیرو کمان برگرفتم و هفت شبانه روز مانند آنکه باران بارد تیر می انداختم و به هردو بال او میزدم تا بالهای او چنان سست شد که به زیر افتاد و بسیار خلاق در زیر گرفت و هلاک کرد و به گرز، من منقار وی خرد کردم. و اگر من آن نکردم عالم را خراب کردی و هیچ کس به نماندی." نام لباس رزمی رستم/ گرشاسب یعنی ببریان (ببر درخشان) نیز گویای اصل مازندرانی رستم/ گرشاسب سکائی‌ان آماردی است. در اینجا باید تذکر داد که مورخین دوره اسلامی درفش کاویانی را از پوست ببر، یا شیر یا پلنگ دانسته اند، ولی نظر به اینکه نام پارس میتواندست از ریشه اوستائی و پارسی پرته (یعنی جنگنده و پرش کننده) گرفته شود و این مترادف کلمه یوز در زبانهای ایرانی و آلتایی است. بنابراین پارس همچنین نامی بر یوزپلنگ (یعنی جانور جنگی پررنگ) بوده و آن بدین معنی در زبان آلتایی ترکی زنده است؛ پس درفش کاویانی (یعنی درفش شاهی) علی الاصول از پوست یوزپلنگ (پارس) بوده و به جهت همنامی این جانور بومی جنوب ایران با پارسها پوست آن به عنوان پرچم رسمی پارسها برگزیده شده بود. اما طبق منابع یونانی جانور توتمی اصلی پارسها نه یوز پلنگ بلکه همانند بسیاری از ملل قدیم

نیمکره شمالی زمین عقاب و شاهین بوده است. و این عقاب و شاهین که تمثالش بر بالای درفش کاویانی نصب میشد ربطی با سیمرغ کوهستانهای البروج و البرز داشته است. بی جهت نیست که در اسطوره گرجی امیران نام کورش با سگ بالدار دم دراز (یوزپلنگ- عقاب، فرانک شاهنامه، سپاکو هرودوت) مربوط گردیده است. پس در مجموع ورنه ای که زادگاه فریدون (کورش) به شمار آمده دراصل نه گیلان (محل سفیری وی)، بلکه همان ورهشی عیلامیها یعنی همان پارس بوده چه این هر دو در زبان پارسی با کلمه اوستایی ورنه (سرزمین پوشیده و کناری) مترادف می باشند. بنابراین زادگاه فریدون (کورش) به اشتباه در اوستا سرزمین چهار گوشه ورنه (گیلان) تصور گردیده است. در باب خود نام گیلان گفتنی است که کلمه گیل درنام نوعی رز وحش آذریها یعنی گیل دیک (گیل تیغ) به معنی درخت خاردار برجای مانده است؛ بر این اساس نام گیلان با کلمه سانسکریتی جنگل و نیز هیلایه (گیلایه) یونانی یعنی جنگل هم‌ریشه و هم معنی است. پس داریتانی (جنگلیهایی) که جغرافی نویسان یونان باستان جایگاه آنان را در سمت شرق آذربایجان ذکر کرده اند همان گیلانیان (گیلکها) بوده اند. در مورد نام یاسون یونانیها هم که نامش در رابطه با مرغ استیمفالی (کاهنده و نابودکننده) ذکر گردیده باید گفت اگر آترادات (مخلوق آتش) یا همان گرشاسب/ رستم، سردار قهرمان جاودانه تاریخ ایران است که با کشتار آشوریان مهاجم به شهر آمل ایران را برای نخستین بار مستقل نمود، متقابلاً یاسون (نجات بخش، شفابخش) که در اصل همان کیخسرو شاهنامه و اوستا ست همان کیاخسار (هووخشتره) فرمانروای بزرگ ماد است که ابر قدرت ستمگر آشور را برای همیشه نابود کرد و ایران را به مقام ابر قدرتی تاریخ کهن رساند. از همین رو است که این دو به همراه زرتشت و پشوتن (کورش) معروفترین جاودانیهای زرتشتی به شمار رفته اند. در باب معروفیت بی نظیر کیاخسار (کیخسرو) در عهد باستان همین بس که وی در تورات و قرآن و تفاسیر مربوط بدانها با نامهای مثبتی فراوان و به صورت انبیا و اخیار تاریخی جداگانه ای معرفی شده است: خنوخ (درخشان)، متوشائل (مرد خدا)، یوشع (یسع، نجات دهنده)، ایلیاس (بنده خدا)، خضر (خسرو)، ادريس (نکونام، مترادف همان هئوسروه اوستا) هرمس (شیر) جملگی القاب و نامهای وی می باشند و بر اثر همین معروفیت و محبوبیت جهانی وی بوده که حتی نامهای دو دختر خاندان او که نوادگان پسری وی بوده اند یعنی خواهران آموخا (ارنواک، ظلّه) و آمیتیدا (سنگهواک، ماندانا، کتایون، عاده) از طریق منابع یونانی و تورات و اوستا و شاهنامه شهره آفاق گردیده اند.

نیای اساطیری ایرانیان

که ما را ز دین بهی ننگ نیست به گیتی به از دین هوشنگ نیست همه راه دادست و آیین مهر نظر کردن اندر شمار سپهر

فردوسی

دراوستا و کتب پهلوی و شاهنامه ظاهراً دوفرد به عنوان شاه و نیای اساطیری ایرانیان معرفی شده اند: یکی هوشنگ پیشدادی و دیگری ایرج؛ ولی از تطبیق تاریخ و اساطیر ایرانی و ارمنی و یونانی معلوم می گردد که روایات مربوط به این دو که از طریق احادیث شفاهی کهن به صورت دوفرد جداگانه به روزگار تدوین اوستا در دوره ساسانیان و عهد فردوسی رسیده بوده، در واقع مربوط به فرد تاریخی واحدی بوده اند که همانا گئوماته زرتشت یا همان بردیه پسر خوانده کورش (فریدون) بوده که چهار سال به نیابت از برادر خوانده اش کمبوجیه درامپراطوری وسیع ایران هخامنشی حکمرانی ایدآلی نموده است. مطلب ظاهراً از ره عقل سلیم استبعاد دارد ولی به قول معروف چه کوخها که بایدمان ویران کرد و چه کاخها که بایدمان ساخت. ممکن است خواننده مقالات اینجانب تصور کنند که زمین و زمان را در این مقالات به هم می بافم. آری، اعتراف می کنم به هم بافتنی در کار است چرا که بدون به هم بافتن اصولی اخبار تاریخی و اسطوره ای منابع مرتبط گوناگون نقشهای اساسی فراز و نشیبهای قالی تاریخ اساطیری ایران مشخص نخواهد شد: موسی خورنی مؤرخ ارمنی عهد ساسانیان که نخستین تاریخ نویس ارمنی و ایرانی به معنی امروزی آن بوده است نام کورش (فریدون) را اغلب آرا یعنی نجیب ذکر کرده و نام پسر خوانده معروف وی یعنی گئوماته زرتشت یا همان بردیه (پسر خوانده و داماد کورش) را آرای آریان (آرا پسر آرا) آورده است که همان ایرج شاهنامه است که لفظاً به معنی شخص منسوب به فرد نجیب یعنی آرا (کورش) است. ولی دلیل اینکه هوشنگ (هئوشینگه) اوستا نیز همان زرتشت است از معنی لفظی نام او و لقبش و همچنین از اسطوره های آتش مربوط به وی پیداست: فردوسی به درستی نام هوشنگ را از کلمه هوش گرفته است چه این نام به لغت اوستایی به معنی بسیار هوشیار و کوشا در هوشمندی است. پس اوستا شناس بزرگ آلمانی فردیناند یوستی در این امر که آن را به معنی فراهم آورنده منازل نیکو معنی نموده، راه خطا پیموده و مقلدین ایرانی اش را دچار لغزش نموده است؛ چه لقب اصلی وی یعنی پرذات (پیشداد) یعنی آن که نخستین قوانین عادلانه را آورد به وضوح حاکی از همین مفهوم بسیار هوشیار هوشنگ است. کتاب پهلوی زات اسپرم در باب حمل آتשהا و نوروزنامه منسوب به خیام در باب پیدایی شراب اشاره به سرزمین خاستگاهی نیاکان هوشنگ و جمشید پیشدادی یعنی سرزمین سئوروماتها (مادر سالاران) نموده اند که بسیار جالب می باشند: بنا به زات اسپرم مهاجرت ایرانیان از خونیرث (سرزمین ارا به های درخشان = اروپا، دراصل داکیه یعنی سرزمین چرخ در شمال غربی دریای سیاه) به کشورهای خارجی در زمان هوشنگ روی داد و این مهاجرت روی گرده گاونری موسوم به سر سئوک (پیشانی سفید، آپیس مصریان) انجام گرفت. سه آتش بر روی این گاو روشن بود و چون می خواستند از دریا (میان دریای خزر و سیاه) بگذرند این آتשהا به دریا ریخت و گوهر آنها یکی بود و به سه بهره شد و دوباره در سه جای فروزان گشت و به آذر فرنبغ (آتش موبدان در فارس) و آذر گشنسب (آتش پادشاهان و ارتشتاران در آذربایجان) و آذر برزین مهر (آتش کشاورزان

در خراسان) موسوم گشت. در کتاب پهلوی بندهش آمده که هوشنگ (بسیار دانا) پسر فرواک (واعظ= هوم، سپیتمه، جمشید) بود. از اینجا معلوم میشود مهاجرت مذکور اشاره به کوچ نیاکان زرتشت از سرزمین سردسیری شمال قفقاز به ایرانویج (شهرستان مراغه= رغه زرتشت) می باشد، همان نواحی که در وندیداد اشاره به کولاک سخت آن در رابطه با جمشید شده است. در این جا انتساب آتش آتشکده آذرگشنسب به هوشنگ (زرتشت یا همان اران گشنسب کتاب پهلوی شهرستانهای ایران، اران خردمند خبر موسی خورنی بانی شهرستان آتورپاتکان= اران) قابل توجه است. به عبارت دیگر نام اران گشنسب نشان می دهد که نام آتشکده آذرگشنسب شهر رغه زرتشتی (مراغه) با زرتشت یا همان آذرهوشنگ (ابراهیم ادهم) مربوط بوده است. پس آن شهر ری (رغه ای) که در روایات کهن تجدید عمارت آن به هوشنگ نسبت داده شده همان شهر رغه زرتشتی (مراغه) بوده است. در اسطوره پدید آمدن می نیز که در نوروزنامه منسوب به خیام آمده به موضوع اصل شمال قفقازی خانواده زرتشت اشاره گردیده است: " درهرات (هرئویه اوستا، در اصل سرزمین هرواتها یعنی همه کس هر کس ها، سرزمین قوم سلم همان موطن نیاکان باستانی کرواتها در شمال قفقاز) پادشاهی بود کمکار، از خویشان جمشید (در واقع خود وی). روزی بر تخت نشسته بود که همایی در برابر او ظاهر گشت. ماری دید به گردن او پیچیده و می خواست وی را بگزد. شاه شمیران (یعنی فرمانروای سرزمین سرما) گفت کسی هست که این هما (سیمرغ) را از دست مار رهایی بخشد. پسرش بادان (به لغت اوستایی بئودان یعنی دانا= بودا، هامان، زرتشت) تیری بینداخت و مرغ را نجات داد. سال دیگر درهمین هنگام هما (=عقاب دانا، سیمرغ) باز گشت و دو سه دانه برای شاه به ارمغان آورد و بر زمین کاشت. تاکی رویید خرم. بعدخوشه های انگور از آن رست و دانه ازخوشه ها ریختن آغاز کرد. آب انگور بگرفتند و در خمی نهادند. شیره در خم به جوش آمد. آنگاه از شیرۀ انگور که نمی دانستند زهر است یا پاد زهر به مردی محکوم خوراندند و وی شاد گشت و باز طلب کرد؛ پس بگفت یک شربت دیگر دهید آنگاه هرچه می خواهید با من بکنید. شربت سوم را که نوشید سر مست شد و بخفت و تا روز دیگر به هوش نیامد. شاه شمیران چون این شادی و سرمستی وی بدید، او را بخشید و بزم آیین آورد و مردم سرودها بساختند و نواها زدند. پس نهال انگور از هرات به دیگر شهرها پراکنده شد." معلوم میشود این اسطوره از آنجا پدید آمده که جمشید و شراب در نام اوستایی هئومه یعنی دارای دانش نیک با هم مشترک بوده اند. افزون بر اینکه محصول اصلی مقر خانواده جمشید (سپیتمه)/زرتشت یعنی شهر رغه آذربایجان انگور بوده و هست. موارد محل فدیۀ آوردن جمشید و هوشنگ نیز در اوستا جالب است چه جمشید پدر (سپیتمه پدر زرتشت) در بالای کوه مقدس هوکر (سبلان) و کنار رود دائیتی (موردی چای شهرستان مراغه) فدیۀ برای آناهیتا (بانوی نیرومند آبها) و اهورامزدا (سرور دانا) می آورد و هوشنگ (جمشید پسر، زرتشت) در بالای کوه هرا (یعنی کوه نزدیکی شهر زادگاهی وی رغه آذربایجان= مراغه) فدیۀ برای خدایان می آورد. این کوه که نام اوستایی

دیگرش اِریزش (راست برافراشته) می باشد اکنون نیز ارزش نامیده میشود و ارتفاعش از سطح دریاهای آزاد تقریباً نصف از آن دماوند است. قلّه این کوه که به طور طبیعی که به شکل اطاق یکپارچه سنگی نسبتاً بزرگ بی سقف است معبد و قلعه دفاعی مردم محل در عهد باستان بوده است. اکنون نیز تلّ سنگهای دیوار دفاعی آن باقی است. وجه اشتراک نام البرز یا همان هرابرزئیتی اوستا (یعنی هرای بلند) با این کوه واقع شدن آنها در کنار شهرهای به نام رغه و نیز درخود نام هرا یعنی پشته و بلندی می باشد. ولی در اوستا برای تخموروپه (تهمورث) یا همان تیگران / بستور / منوچهر / خورشید چهر که مقرش ارمنستان بوده محل فدیّه ای مشخص نشده است و این نشانگر بیگانه بودن سرزمین وی برای مغان دوره هخامنشی بعد داریوش می باشد: در اوستا تنها یک بار از ارمنستان تحت نام مملکت سائینی ( سرزمین عقاب و شاهین) نام برده شده و به مردان و زنان پاکدین آنجا درود فرستاده شده است. در مورد لقب پیشداد (پردات) اوستا که خصوصاً در مورد جمشید و هوشنگ بکاررفته گفتنی است: چنانکه آرتور کریستن سن ایران شناس شهیر دانمارکی در یافته است ایرانیان باستان خود نام پردات (پیشداد) را از سلسله اساطیری اسکیتان یعنی آریائیان سکایی شمال دریای سیاه گرفته اند که علی القاعده صورت مادی نام پارالات و به معنی نخستین قانونگذاران می باشد. چه علاوه براین در فهرست پیشدادیان نام تهمورث (یعنی پهلوان سرزمین چرخ و ارابه=اروپا، داکیه) به وضوح با نام آریوکسائیس اساطیراسکیتی، لفظاً یعنی شاه/ پهلوان سرزمین ارابه های خوب (همان خداوند اروپا) مطابق می باشد. می دانیم که این نام درشجره نامه فرمانروایان ایرانی تورات به صورت آراپاکشاد ثبت شده است. مع هذا وی از نظرگاه تاریخ ایران باستان مطابق با آخرین فرمانروای پیشدادی واقعی یعنی منوچهر (فرزند مرد فرزانه) یا همان خورشید چهر فرزند زرتشت است که نام اصلیش در نزد گزنفون و موسی خورنی تیگران (یعنی موجود ببر و پلنگ مانند، یا تیرانداز) آمده و فرمانروای ارمنستان و نواحی مجاور آن ذکر شده است. گفتنی است نام اوستایی وی یعنی تخموروپه هم به معنی پهلوان اروپا و هم به معنی پهلوان ببر و پلنگ مانند است. به نظر می رسد همین معنی دو پهلوی این نام دستاویز و وسیله ای شده بر اینکه ایرانیان نام پردات (پیشداد) را که مناسب خانواده روحانی و سیاسی سپیتمه (هوم، جمشید) بوده از فرهنگ اسکیتان برای این خانواده انتخاب نمایند. در اوستا و کتب پهلوی و شاهنامه فهرست پیشدادیان اصلی از این قرار است: کیومرث / مشیه (انسان میرا) ، سیامک (سیاه مویمند) / سامک (کناری)، فرواک (واعظ) / جمشید (موبد زرین در مقام پدر)، هوشنگ (بسیار هوشیار) / جمشید (موبد زرین در مقام پسر) و تخموروپه (پهلوان ببر و پلنگ مانند یا پهلوان چرخ و ارابه=خوب=اروپا، تهمورث) که به ترتیب مطابق با ییمه اوستا (یعنی همزاد) که پسر سامک / ویونگهونت (ویوسوت وداها یعنی درخشان دور دست یا همان لیپوکسائیس اسکیتان یعنی پادشاه درخشان کناری) است. و هوم عابد (سپیتمه، جمشید، مانوی وداها) و پسرش زرتشت (زریادر، زریر، سپیتاک، گئوماته، بودا) و پسر کوچک زرتشت یعنی خورشیدچهر (

منوچهر، همان تیگران ارامنه یعنی فرد ببرو پلنگ آسا، یا تیرانداز) می باشند. چنانکه پیداست نام آرا (نجیب) که لقب مشترک کورش و داماد و پسر خوانده اش بردیه زرتشت بوده به ظاهر یادآور نام سرزمینهای اران و ارمنستان است: نام اران علی القاعده از همان ریشه آریا و مترادف ایرج (زرتشت) است. گرچه میدانیم آرای دیگر نیز که همان کورش باشد نام اصلی خود را به رود کورای آن مناطق داده است. پس نام اران خردمند موسی خورنی، در مقام مؤسس حکومت اران یا آذربایجان شمال ارس بی شک به جای همان ایرج یعنی منسوب به فرد نجیب شاهنامه است که گفتیم نامی بر بردیه زرتشت پسر خوانده معروف کورش و پسر سپیتمه (جمشید پدر) داماد آستیاگ (اژدهاک اوستا) بوده است. چه موسی خورنی با تأکید لقب اران (ایرج) را باهوش و خردمند آورده است که می دانیم آن یکی از القاب معروف گئوماته زرتشت یعنی هامان تورات (لفظاً یعنی منسوب به " دانای نیک " = هوم، هود قرآن) بوده است. بنابراین نام قدیمی سرزمین جمهوری آذربایجان یعنی اران از لقب معروف زرتشت یعنی آرا (ایرج) گرفته شده بوده است. می دانیم مطابق اوستا و گفته گزنفون و خارس میتیلنی زریادر (زرتشت) از سوی نیای مادریش آستیاگ در ارمنستان و اران و آذربایجان حکومت مینموده است. کتاب پهلوی شهرستانهای ایران خبر بسیار جالبی را در این باب به دست می دهد چه در این کتاب پهلوی آمده که شهرستان آتورپاتکان (محل نگهداری آتش، منظور ناحیه چشمه های نفتی شعله ور حوالی باکو) را اران گشنسب (نجیب دارنده اسب پریال) سپهد آذربایجان ساخت. از این جا کاملاً معلوم میشود که از اران همان زرتشت منظور می بوده نه پدر خوانه وی یعنی کورش هخامنشی؛ و نام ناحیه شهرستان آتورپاتکان (محل نگهداری آتش) مطابق و مترادف با همان نام قدیمی آنجا یعنی آلوانیا ( آگوان، یعنی سرزمین آتش) بوده است. نام اخیر علی القاعده به هیئت آلبانی قفقاز نیز آورده می شده است. گفتنی است در کتاب اسطوره ای معروف آذریها یعنی ده ده قورقود (پدر تجربه ها، یا پدر آتش مقدس) قهرمان اصلی اسطوره یعنی بامسی بئیرک (یعنی دارنده تن زرین و درخشان) همان زرتشت (زرین پیکر) است که مطابق منابع کهن ارمنی نام خود را به صورت اران به سرزمین آذربایجان شمال رود ارس داده بوده است: طبق اساطیر ده قورقود، بامسی بئیرک / زرتشت مدت ۱۶ سال دور از خانمان و در تبعید بوده است ( که اشاره به حکومت وی در سمت بلخ می باشد) و کمی بعد از بازگشت موفقیت آمیزش به خانه (سرزمین ماد)، توسط شاهزاده ای (همان داریوش) و همدستانش ترور میشود. این اسطوره حاوی اخبار تاریخی مهمی است که حتی زرتشتیان کنونی هم آنها را فراموش کرده اند. زبان ترکی اسطوره ده قورقود حاکی از این است که زبان ترکی از عهد مادها در اران (یعنی سرزمین ایرج / زرتشت) حرف نخست را می زده است؛ گرچه زبان اداری و حکومتی آنجا ایرانی بوده است. به نظر می رسد با توجه به همین نام بوده که نام منطقه زادگاهی مغ نشین زرتشت یعنی رغه آذربایجان (مراغه) ایرانویج (یعنی اران / ایران اصلی) نامگذاری شده بود. در ضمائم کتاب ده قورقود نام ترکان اران، بیات (یعنی آنانکه

سرورشان اسب است، یا اسب سالاران) آورده شده است؛ که این نام ترکی هونها (یعنی مردم اسب سالار به زبان سانسکریت) بوده است. بنابراین ترکان اران شاخه ای از هونها بوده اند. ارامنه و گرجیان نام قدیمی دیگر ترکان اران و ارمنستان کوچک را به ترتیب خایلدورکها (دانایان) و بون ترکان (یعنی ترکان دیوانه سر، جنگجو یا غیر ارانی/ زرتشتی) ذکر نموده اند. اما نام ارامنه و ارمنستان ربطی به نامهای ایران و اران که از نامهای آریا و ایرج گرفته شده اند ندارد چه صورت قدیمی نام ارامنه در کتیبه داریوش در بیستون به صورت آر-می -اینه آمده که در زبان پارسی به معنی میهن عقاب بوده است. چون همانطوریکه می دانیم کلمات ار، اور و آله (علی القاعده از همان ریشه ار) در زبانهای هندوژرمنی به معانی عقاب و باز و شاهین بوده اند و کلمه "می اینه" چنانکه در نام خمین (جایگاه خوب) باقیمانده به معنی خانه و وطن است، همانکه امروز میهن گوئیم. یعنی آرمی اینه نام ایرانی هایاساهای باستانی (هایها، نیاکان باستانی ارامنه) بوده که ابتدا در سمت گرجستان زندگی می نموده اند. بعد در عهد مادها به تدریج به سرزمین اورارتوها (یعنی مردم کوهستانی بومی ارمنستان قرون وسطی) آمدند و آنجا را متصرف شدند. نگارنده تردیدی ندارد که خود نام هایاساها از ریشه کلمه ارمنی هاو (باز، شاهین) گرفته شده و به معنی مردم پرستنده عقاب و شاهین و بازمی بوده است. بنابراین در اسطوره یونانی پرومته یعنی پیش بین و خردمندی که آتش مقدس را به مردمان ارمنان آورد در آن قسمت که به صورت در بند گرفتار آمده در کوهستان قفقاز تجسم میشود به همراه آن شاهینی که هرروز رونده سینه وی را نشانه می رود آشکارا به ترتیب یادآور اران نیای اساطیری مردم آذربایجان (همان امیران گرجیها، آرا، زرتشت) و هایک (عقاب، شاهین، سیمرغ) نیای اساطیری ارامنه است. به نظر می رسد در این میان نام آرامو (بنیانگذار حکومت اورارتو) نیز در پدید آمدن نام ایرانی ارامنه و ارمنستان رل سنتزی بازی نموده است. جالب است که محل عقاب/شاهین اسطوره ای ارامنه و یونانیان و ایرانیان یعنی سیمرغ کوه قاف را می توان در کوهستان قفقاز مشخص نمود چه در آنجا بلندترین قله این کوهستان اکنون نیز البروج نامیده میشود که در اصل مرکب است از کلمه آله (عقاب، باز، شاهین) و باروگ که به معنی قله و کوه و بلندی می باشد. پس به همین مناسبتها بوده که در اوستا و نزد استرابون نام سرزمین ارمنستان سائینی یعنی سرزمین عقاب و شاهین ذکر شده است. گفتنی است نام قدیمی منطقه قراباغ یعنی اورخیستان را که قبلاً نگارنده آنرا با سائینی مترادف می گرفت، باید به سرزمین خوشبختی باشد که حافظ نیز در یکی از اشعارش بدین معنی این سرزمین کنار رود ارس (رود مقدس اردویسورناهد اوستا) اشاره کرده است: "ای صبا گرگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن برخاک آن وادی مشکین کن نفس منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام پر صدای ساربانات بینی و بانگ جرس محمل جانان ببوس آنکه به زاری عرضه دار کز فراق سوختم ای مهربان فریادرس" در این باب به نگارنده سهو دیگری نیز روی داده بود مبنی بر اینکه نام اران (یعنی سرزمین زرتشت) را نیز با همین نام سرزمین

سائینی (مملکت عقاب/شاهین) مطابقت می دادم که این به جهت عدم اطلاع کافی از معنی لفظی نامهای ارمنستان و هایاسا می بود. در رابطه با ارمنستان و نیای اساطیری ایرانیان و مردم آذربایجان گفتنی است که پسر کوچک گئوماته زرتشت (ایرج) یعنی تیگران (به معنی آدم ببر و پلنگ مانند) که همان منوچهر (زاده فرد دانا) و تخموروپه زیناوند اوستا (یعنی پهلوان ببر و پلنگ مانند مسلح) است، در ارمنستان و اران و آذربایجان حکومت می کرده و مقر حکومتش در ارمنستان قرار داشته است. و در آنجا به خونخواهی پدرش بردیه/گئوماته زرتشت قیام نیرومندی را علیه حکومت اشرافی داریوش/جاماسب (مغ کش) ترتیب داده بوده است که سر انجام این قیام را داریوش ناگفته گذاشته یا کتمان کرده است. ولی شاهنامه و کتب پهلوی و روایات ملی دیگر اشاره مبهمی به صلح بین منوچهر و دشمنان تورانی اش می کنند همان جا که تصور رفته آرش کمانگیر تیر معروفش را انداخته است. بی شک آرش کمانگیر خود همان منوچهر (زاده فرد دانا) است و بس چه هیئت نام اوستایی وی یعنی اَرخَشَ معنی فرمانروای سرزمین عقاب = ارمنستان را می دهد و از سوی دیگر خود نام تیگران علاوه بر معانی منسوب به ببر و پلنگ معنی تیر انداز را نیز می دهد. پس خود نام آرش کمانگیر مترادف نام تیگران ارمنستان می باشد. چنانکه گزنفون اشاره می کند در خانواده اسلاف تیگران فیلسوف معروفی زندگی میکرده که حرفه‌ایش پیش کورش و دیگران حجت به شمار می رفته است و این فیلسوف بزرگ همانا پدر تیگران یعنی گئوماته زرتشت یا همان مانوی پسر وداها (یعنی فرد دانا) همان هدهد (هود پسر هود) روایات اسلامی درباره سلیمان = کورش است که لفظاً به معنی دانای نیک پسر دانای نیک است و از همینجاست که لقب منوچهر (زاده فرد دانا) برای تیگران/خورشیدچهر/آرش کمانگیر/تخموروپه/بستور پسر زرتشت/زریادر/هوشنگ پدید آمده است. جالب است که موسی خورنی تیگران را همانند پدرش زرتشت بور ذکر می نماید که نشانگر اصل سئوروماتی (قوم سلمی، صربوکرواتی، در اصل بوسنیایی) وی و نیاکان پدری او می باشد. گفتنی است نام قدیمی رود ارس یعنی آراکس ربطی به نام آرش (اَرخَشَ اوستا = شاه ارمنستان) ندارد و از کلمه مادی و پارسی اَرخَشَ یعنی نادرخشان و گل آلود برگرفته شده است. ظاهراً جوشن رستم که ببریان (یعنی ببر درخشان) نامیده شده از همین اساطیر مربوط به تخموروپه/بستور/تیگران برخاسته است. گرچه ببر به معنی آن جانور گربه سان بزرگ جثه بومی مازندران و گیلان یعنی سرزمین آتردات پیشوای مردان (تپوران) همان رستم/گرشاسب شاهنامه و اوستا است بوده که لشکریان آشوری متعاقب مادها را در اطراف شهر آمل مازندران قتل عام نموده و ایران و ایرانیان را برای نخستین بار در تاریخ متحد و مستقل نموده است. در مورد کلمه ببر (بُور اوستا) گفتنی است که نام مشترک ببر و جند بیدستر (افکننده درختان بزرگ بید) می بوده که وجه اشتراک آنها در برندگی و تیزی دندانهایشان می باشد. بنابراین کلمه بُور اوستا مترادف واژه تیگر اوستایی یعنی موجود دارای دندان تیز و بُرا بوده است. به هر حال بی شک پیروزی تهمورث (تخموروپه اوستا،

یعنی پهلوان بیرمانند) بر دیوان مازندران اشاره به همین واقعه تاریخی پیروزی آترادات پیشوای آماردان همان گرشاسب/ رستم بر آشوریان بوده که در حدود سال ۶۶۸ پیش از میلاد اتفاق افتاده است. جالب است که در تورات برخلاف شاهنامه و کتب پهلوی شجره نامه کیانیان (فرمانروایان ماد) پیش از پیشدادیان (خانواده زرتشت) که با شالغ (مسلح) و آریاکشاد (تهمورث) مشخص گردیده اند، ذکر گردیده است. در این رابطه گفتنی است نام تیگران (منوچهر، خورشیدچهر) در اوستا علاوه بر تخمورپه به صورت بستور (یعنی جوشن بسته) نیز آورده شده و نام پدر مقتول وی زریر یعنی زرین مو یاد گردیده که بی تردید از وی همان زرتشت (ایرج، بردیه) پسر سپیتمه پسر خوانده و داماد کورش منظور می بوده است. قابل توجه است که در کتب پهلوی نام گوزک (= وازاک یعنی نیرومند، قوی) جایی به عنوان همسر هوشنگ (زرتشت/ زریر) و جای دیگر مادر منوچهر پسر ایرج (زرتشت) ذکر شده که این خود دلیل متقنی بر یکی بودن هوشنگ و ایرج با گئوماته زرتشت (بردیه) شوهر آتوسا (توپل، تنومند، در واقع بردیه مؤنث، دختر معروف کورش) است که خارس میتیلنی در موردش آورده که زیباترین زن آسیا بود. گفتنی است که در اوستا منوچهر از خاندان ائیریایو (یاور آریائیها، ایرج) ذکر شده و در روضه الصفا میرخواند به صراحت منوچهر پسر ایرج قید گردیده است ولی در شجره نامه زرتشت کتب پهلوی میان آنها فاصله افتاده، اما به هر حال جالب است که زرتشت / ایرج از همان خاندان منوچهر (زاده فرد دانا) ذکر شده است. دلیل سبقت گیری اعقاب بر احفاد در این شجره نامه باید این باشد که نام منوچهر بعداً از سوی دیگر با مامیتی آرشو (دانای منش نیک) که از فرمانروایان سه گانه سابق و معروف ماد که به همراه خشتیریتی (کاوس) و دوساننی (دوراسروب) با امپراطوری وحشتناک آشور نبرد کرده، یکی گرفته شده است.